Share
Twittern

حمیدالله روغ 2012/12/12

"آدمی هم پیش ازآن کادم شود، بوزینه بود"

آرایش و ادیت: ولی احمد نوری

بخش سوم

1 - در راه یک تحلیل مفهومی

بررسی نظرات بیدل شناسان، ما را به این نتیجه می رساند که نارسایی اصلی در فهم و تفسیر این بیت بیدل از کج فهمی و بدفهمی مفاهیمی نتیجه می گیرد که درین بیت مطرح است، از قضا بیدل درین بیت مفاهیم بسیارغامض فلسفی را در یک ترکیب استثنایی، یکجا گنجانیده است؛ و تفسیرهای ما نه تنها نتوانسته اند این مفاهیم را به دقت منظور کنند، بلکه ما اصلاً از فهم اهمیت کار سترگ مفهومی که بیدل انجام می دهد، غافل مانده ایم؛
بنا بران برای تفسیر دقیق این بیت، و برای یافتن یک پاسخ مُتّقِن درین باره که بیدل در میان این همه شور وهلهله در کجا ایستاده بوده است، ما از یک بحث مفهومی ناگزیر هستیم.

الف: مفاهیم اصلی این بیت

هیچ شکلی بی هیولی قابل صورت نه شد
آدمی هم ،پیش ازان کادم شود، بوزینه بود

مفاهیم اصلی این بیت عبارتند از هیولی، صورت، شکل، بوزینه ودم
و5 مفهوم کمکی که تفسیر ین بیت را تکمیل می نند: هیچ، قابل، هم، پیش ازان و شود

ب: افلاطون و ارسطو و فارابی- تا بیدل

افلاطون و ارسطو را به حیث آغازگران فلسفه می شناسیم؛ و فلسفه، بنابر تعریف، استدلال عقلی غیر ملتزم به دین و اسطوره است، یعنی دین و اسطوره قبلاً موجود بوده اند، و فلسفه راه نوی را می گشاید، و آن راهِ استدلال عقلی است، از تفاوت هایی در میان افلاطون و ارسطو یکی اینست که افلاطون از مفاهیم تعریف نمی دهد، افلاطون حتی از مهمترین مفهوم فلسفهٔ خود یعنی Idea تعریف نمی دهد؛ و اما ارسطو مفاهیم مورد بحث خود را تعریف می کند، پس «حصر مفهومی»، و ازین رو فلسفه، با ارسطو آغاز می یابد و از همین رو ارسطو را معلم اول می خوانند. نه ایدیای افلاطونی، و نه هیولی و صورت و سایر مفاهیم در نزد ارسطو، هیچ کدام مفاهیم قدسی نیستند.
ابو نصر فارابی که به کَندِی اقتداء کرد برای این که نص مقدس مسلمانان را مستدل ساخته باشد، یک نظام استدلالی مسدود را برپا کرد که حکمت الهی نام گرفت؛ و در این حکمت، فلسفهٔ افلاطون و ارسطو و دیگران را احیاء و وارد کرد[1]، بدینسان یک دانش و دستگاه مفهومی بوجود آمد که یگانه است؛ و درغرب معادل و نمونه ندارد، از همین رو فارابی را معلم دوم می خوانند.
حکمت الهی معادل فلسفه نیست، نیز حکمت الهی معادل الهیات نیست، در دین اسلام الهیات مجاز نیست، نیز الهیات معادل تیولوژی نیست.
از مشکلاتی که در سیر تکوین حکمت الهی بوجود آمد، یکی این بود که به علت مشکلات ترجمه، فلسفه و مفاهیم افلاطونی و ارسطویی بطور ناقص در اختیار حکمای اسلامی قرار گرفت و این نقص به کج فهمی های زیادی

[1]- دربارهٔ آثار فارابی پیرامون آراء افلاطون و ارسطو نک. ج. آ. چاووشی: " کتابشناسی توصیفی فارابی"، تهران 1383؛

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

انجامید[2] و دیگری اینکه حکمت الهی بر یک مبنای مسدود تأسیس شد، مراد از مسدود این که با این پیش شرط تأسیس شد که آنچه را از قبل در نص مقدس مسلمانان آمده بود، باید مستدل بسازد، یعنی معرفت عقلی را با معرفت دینی جمع بزند، و این ناگزیر به جرح و تعدیل زیادی در نظام مفهومی افلاطون و ارسطو انجامید که در حکمت به عاریت گرفته شد[3] و دیگر این که مفاهیم فلسفهٔ افلاطون - ارسطو، که مفاهیم غیر قدسی بودند {مفاهیم ابزار کار فیلسوف هستند} در حکمت اسلامی بالضرور خصوصیت و یا تفسیر قُدسی یافتند و مثلاً مقام افلاطون تا «افلاطون الهی» بالا برده شد، و این درد سر بزرگی به وجود آورد که قرن ها ادامه یافت، با این حال به تحقیق مسلم است که حکمت الهی مسلمانان، و خاصتاً مضمون افلاطونی - ارسطویی آن، از طریق ابن رشد از سرچشمه های مهم رنسانس اروپایی قرار گرفت ، اروپایی ها افلاطون و ارسطو و فلسفهٔ یونانی را از طریق متون اسلامی، دوباره یافتند.

اینک اهمیت بنیادی دارد که آگاه باشیم و در نظر گیریم که بیدل با یک وسواس و دقت بیگانه و خارق العاده با آن دستگاه مفهومی کار می کند که از افلاطون و ارسطو و فارابی و مولوی به وی رسیده است، و این عطفِ نظرِ بیدل تا بجایی است که بیدل را باید در شمار مهمترین شارحان افلاطون و ارسطو و سایرمتفکران، در قرن 16 و17، یعنی پس از ابن رشد، قرارداد، خاصتاً که بیدل در نظام مفهومی که به وی رسیده است، دست به اجتهاد و نو آوری می برد و به جمعبندی های نوِ مفهومی می رسد که فقط چند قرن پسانتر و در آغاز قرن بیستم خود را در فلسفهٔ غربی نشان می دهند، و یک نمونهٔ مهم این اجتهاد، همین بیت بیدل است.

یک فیلسوف گفته بود که «مفاهیم، لحظه های شاعرانه در امر تفکرهستند» و این گفته مصداق دقیق تر و دلپسند تر از بیدل ندارد، غرض ازین تذکرات اینکه بیدل را نمیتوان بدون فهمیدن فلسفهٔ افلاطون و ارسطو فهمید و تفسیر کرد، و دوستان عارفی که در نظر دارند به بیدل بپردازند، اولتر می باید که فلسفه بیاموزند، و «ارسطو بیاموزند»[4] .

ج: فشرده ای در باب مفهوم هیولی و صورت

هیولی یک مفهوم ارسطویی است؛ از نظر ارسطو، فلسفه، معرفت علل اولیهٔ وجود منحیث وجود است؛ فلسفه، معرفت به مطلقِ وجود است؛

ارسطو چار علت اصلی ا بر می شمارد:

1 - هیولی
2 - صورت
3 - علت صیروریه
4 - علت غاییه

هیولی یک امکان بالقوه است که طبق آن یک متحقق ممکن است که به یک متحقق دیگر فراتر برود و یا نرود {آنچه نیست میتواند هست شود و یا نشود؛ سنگی که در آنجا هست میتواند مجسمه[5] شود و یا نشود، خاکی که در آنجا هست، میتواند خشت شود و یا نشود؛ خشت هایی که در آنجا هستند می توانند در یک ساختمان بکار گرفته شوند و یا نشوند}، از نظر ارسطو این امکان ناشی می شود از اصل دایمی صیرورت و یا شدن؛ ازین نظر هیولی

---

[2]- «. . . فیلسوفان دورهٔ اسلامی، در برخی از مباحث عمدهٔ فلسفهٔ ارسطویی، به یکسان از مبانی فلسفهٔ افلاطونی و اندیشهٔ فلسفی معلم اول بیگانه ماندند. . . در دورهٔ اسلامی. . . آشنایی با ارسطوی راستین هرگز به درستی ممکن نشد. ارسطو منظومه ای بسته تدوین نکرد، بل آغازگر پرسش از وجود بود و بدلیل سرشت بازِ پرسش از وجود، انتقال میراث او به سنن اندیشهٔ سده های میانه {مسیحی و اسلامی}، از همان آغاز، امکان پذیر نبود. . . میتوان گفت که. . . این انتقال اندیشهٔ معلم اول. . . نا ممکن بوده است. . . ارسطو با طرح مسألهٔ وجود، چنان کانونی که بحث فلسفی با آن آغاز می شود، فلسفه ای تدوین می کند که پرسش از وجود هرگز پاسخی در خور و نهایی نمی یابد. . . به نظر ارسطو افقی که انسان در برابر آن قرار دارد، افقی باز است و انسان در راستای این افق، به سوی کمال سیر می کند که هرگز بدان دست نمی یابد. . . انسان ارسطو هرگز کامل نیست و در واقع، کمال، افقی دست نیافتنی است که سیر به سوی آن تنها امکان {نیل به} کمال برای انسان است. . . موضوع اندیشهٔ ارسطو بحث از وجود است، و نه بحث از الهیات، و وجود شناسی ناظر بر الهیات. . . »، نک. سید جواد طباطبایی : "زوال اندیشهٔ سیاسی در ایران" تهران 1383، صص 92و93.

[3]- «ابن رشد در کتاب "تهافت التهافت" بر ابن سینا ایراد می گیرد که ارسطو را به مذاق خویش تفسیر ، و در آرای ارسطو دخل و تصرف کرده است»؛ اتین ژیلسون؛ همانجا ص 51

[4]- کسی به هایدگر شکایت آورد که نیچه را هر چه می خوانم، نمی توانم بفهمم، گفت برو و سال ها ارسطو بیاموز.

[5]- قول معروفی است از بزرگترین پیکر تراش تاریخ، میکل آنژ؛ میگوید « در هر سنگ صورتی نهفته است که به من ندا می دهد: من را از بند آزاد کن»

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

یک «توانشد» است {"توان" در برابر امکان، و" شد" در برابر صیرورت}، پس هیولی ممکن الوجود است، برای اینکه این امکان به واقعیت درآید، مطابق به ارسطو، یک علت صیروریه {محرکه} وسپس یک علت غاییه یا استکمالی باید عمل کنند تا ازین امکان وجود، یک ایجاب و وجوبِ وجود تأسیس شود، یک واجب الوجود تاسیس شود، جریان گذار از ممکن الوجود به واجب الوجود، عبارتست از جریان شدن، عبارتست از تعین؛ و حاصل تعین عبارتست از صورت:

صورت سیمای کلی ی تحقق یک امکان است

آنچه متعین و متحقق می شود، موجود می شود[6]، به یک ذات می رسد، به یک چیستی میرسد، مطابق به هایدگر، ذات آنست که یک چیز، به مناسبت آن، همان چیز نامیده میشود. مطابق به ارسطو این ذات را با ده مقوله بیان می کنیم:

جوهر، کمیت، کیفیت، اضافت، مکان، زمان، وضعیت، مُلک، فعل و انفعال.

مطابق به ارسطو «. . . جوهر (Substanz) دارای دو معناست: موضوع نهایی که دیگر نتواند محمول چیز دیگری قرار گیرد، و آنچه که هستندهٔ منفرد و جدا است».[7]

پس هیولی، جوهر نیست

و نیز جهان مادی، جهان محسوسات است، جهان چیزها و اشیاء ، جهان موجودات است، هیولی نه یک موجود است، نه یک چیز است، نه یک شی است، هیولی یک امکان تعین نیافته است.

پس هیولی، ماده نیست[8]

مهمترین مشخصهٔ هیولی، صورت پذیری است، و مهمترین مشخصهٔ صورت، به فعلیت آوردنِ قابلیتِ تعین و تحقق، و این همانست که بیدل از لفظ قابل مراد می کند، در همین بیت و در سایر موارد، و بیدل گفت:

قابل بار امانت ها مگو آسان شدیم
سرکشی ها خاک شد تا صورت انسان شدیم

یک ذات، دارای دو وجه اظهاری است: یکی ماهیت و آن چیستی آن ذات است، دیگری شکل، و آن شیوهٔ نمایاندن و اظهار آن ذاتِ است از خود به بیرون.

صورت، کلی است، به نوع می انجامد، معنی می بخشد، کیستی را مطرح می کند، گرایش به استکمال دارد، شکل، جزوی است، به فرد می انجامد، زیبایی می بخشد، چیستی[9] را مطرح می کند، گرایش به زوال دارد.

پس صورت، شکل نیست

نیستنده می تواند هستنده شود {می تواند نشود}، این هستنده میتواند هستندهٔ بعدی شود، آن هستندهٔ نخست دارای شکل { وماهیت بوده } است که درهستندهٔ بعدی می تواند صیرورت بیابد و مُتَکَوِن شود، واضح است که میتواند نشود:

---

[6]- لفظ "شود" را به منظور تبیین بیت مورد بحث بیدل برجسته ساختیم : "کادم شود"

[7]- مفهوم "توانشد" و "ده مقولهٔ بنیادی" ارسطو، و تعریف "جوهر" از ارسطو، به نقل ازدکتور شرف الدین خراسانی آورده شد : " از سقراط تا ارسطو" - تهران1352 صص92 و93

[8]- این که در نوشتهٔ فیسبوک، من هیولا را "خمیر مایه" خواندم، به نقل از مولوی بود:
تا از آن جامد اثر گیرد ضمیر - حبذا نان بی هیولای خمیر. «مولوی»

[9]- ازهمین رو در فلسفه گفته می شود که «انسان چیست؟» یک سوال کانتی است؛ و «انسان کیست؟»، یک سوال هایدگری است، کانت رساله ای دارد با عنوان «چیست انسان؟»

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

هیولی ماند دهر و نقشی از پیکـر نبست آخـر
ز لـفـظ ایـن معما بر نـیـامـــد نـــام انسانی

•

با دو عـالـم جلـوه، یک تـمـثال، پیـدا نیستیم
صورتِ آیـینـهٔ مـا از مـقـابـل بـــرده انـــد

•

ز صد آیینه اینجا یک نگه صورت، نمی بندد
تو بر خود جلوه‌کن، مارا کجا چشمی، کجا هوشی؟

پس هر هستنده، خودش، یک امکان بالقوه است باینکه بیک هستندهٔ بالفعل بعدی صورت پذیرد و یا نپذیرد، و بیدل گفت:

انجامِ تو، آغاز، نه گردد، چه خیالی ست
در خوابِ عدم ، پا زدنی هست زصورت

پس صورت، سیمای کلی یک تصرف[10] دمبدم است نه تنها در هیولی، بلکه در شکل هم، پس اصل صورت، از «اشتدادِ وجود[11]» است، پس استکمال، از ضروریاتِ صورت است، و بیدل گفت:

کمال، از خجلتِ عرضِ تعین، آب می گـردد
خوشا گنجی که در ویرانه دارد خاک بازی ها

•

شـخـصِ فـطـرت، به خـود تأمـــل کرد
جـوهـرِ عـــــدل ، معـنـی گـل کرد

عـالـم ، عنصرِ اعتـــدال گـرفت
آدم ، آیـینـهٔ کـــمـــال گـــــرفت

بعد از ارسطو، فلسفهٔ وی تبویب شد، و درین میان مفاهیم اساسی فلسفهٔ ارسطو دچار دخل و تصرف شدند؛ مفهوم هیولی و مفهوم صورت مورد تحریف قرار گرفت، در دوره های ما بعد تقصیر خاصتاً به ماتریالیست ها رسید که هیولی را با ماده معادل دانستند، صورت را حذف کردند، و شکل را جاگزین صورت ساختند و الخ؛ 2500 سال پس از ارسطو، برای بار نخست هایدگر بود که نشان داد که در نظام مفهومی ارسطویی دستبرد شده است، مفهوم وجود که مفهوم اساسی فلسفهٔ ارسطو است، از آن ربوده شده است؛ و فلسفه دچار غفلت از وجود ساخته شده است.
هایدگر نشان داد که هیولی ماده[12] نیست؛ هایدگر نشان داد که هیولی همانست که ما نیستی و یا عدم می نامیم، نیستی و عدم، همان وجود است، هایدگر بدینسان وحدت سرشتی وجود و موجود را اعاده کرد که 2500 سال مفقود بود، و بیدل گفت:

---

[10]- مراد از این "تصرف" همانست که مولوی " قبض اثر" می نامد:
هر قبضِ اثر علت اولی باشد - صورت همه مقبول هیولی باشد
هر جزو ز کل بود ولی لازم نیست - کانجا همه کل قابل اجزا باشد «مولوی»
[11]- مفهومِ « اشتداد وجود»، مهمترین آوردهٔ ملا صدرا است.
[12]- علمِ امروز تصویر متداول ما از "ماده" را نیز دگرگون ساخته است، و ازین نظر برای "ماتریالیزم"، مسایل فلسفی اصولاً تازه ای به پیش کشیده است، علم امروز "واقعیت مادی" را زیر سوال می برد، در فزیک ذرات {فزیک کوانتا} به اثبات می رسد که در جهان ذرات "تصادف مطلق" برقرار است، و هرگاه موازنه های معینی در نسبتِ انرژی سیاه برهم بخورد، کاینات می تواند به چنان ذراتی کاهش بیابد که فاقد قابلیت برگشت به واقعیت منحیث واقعیت، هستند، علاوتاً علم امروز نشان می دهد که "واقعیت سه بُعدی" یک " تَوَهُم " است، واقعیت اساساً "نُو بُعدی" است؛ و بیدل گفت:

صورتِ وهمِ به هستی متهم، داریم ما - چون حباب، آیینه بر طاقِ عدم داریم ما

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

شـــد کنـون بـرزخـیـتـش مـطـلـوب
همچو وحـــدت میان غیب و وجوب

هایدگر نشان داد که صورت، شکل نیست، برای بار نخست در تأریخ فلسفه، هایدگر بود که برای تفکیک و تفریق مفهوم شکل Form از مفهوم صورت، و برای معرفی مفهوم صورت، یک مفهومِ نو وضع کرد: Gestalt.

•

اینک حکمت اسلامی این نظام مفهومی را ازخود کرد، تا بر مبنای آن یک چنان آموزش تازه ای بنیاد نهد که پیوند ازلیت[13] Archeon و ابدیت Eshaton را مستدل سازد، وآنچه حاصل آمد، دم دست ما است و موضوع بحث ما نیست.
این حکمت یک دایره می بیند که درین دایره، علت محرکه (ازلی) و علت غاییه (ابدی) بهم می پیوندند، این دایره، همان دایرۀ وحدت الوجود است؛ علت محرکه با "جلوه" و " تجلی" وارد صورت پردازی می شود و این صورت پردازی در انسان به نقطۀ چرخش می رسد و پس از انسان راه ملکوت و ابدیت را در پیش می گیرد.
و بیدل می گوید:

عـالـم ، همـه، جلـوۀ ذات احـــد است
اینجا نه هیولی، نه صور، نی جسد اسـت
کـثـرت، آثـارِ چشم وا کـردنِ ماسـت
این صفر چو محو شد، همان، یک، عدد است[14]

علم امروز نشان داده است که کاینات، آن چنان که ماتریالیزم مدعی بود، سراپا از مادۀ محسوس آگنده نیست، کاملاً برعکس مادۀ محسوس فقط 4% کاینات را می سازد، 21% بعدی به یک چیزی نسبت داده میشود که چون ما نمی دانیم که چیست، لذا "مادۀ تاریک" نامیده شده است، و 75% کاینات آگنده است از یک گونه انرژی که باعث انبساط دایمی و شتابندۀ مکان کایناتی میشود و چون نمی دانیم که چیست، لذا "انرژی تاریک" نامیده شده است؛ از آن گذشته کیهان شناسی امروز، با اتکا برسه نظریه دگرگون می شود:

1 - نظریۀ Endless Inflation
2 - نظریۀ Dark Energie
3 - نظریۀ ذرات Strings، این سترینگ ها ذرات اولی اند، بمانند DNA های موجودات زنده، که کاینات از آنها ساخته شده است، این نظریه تمدید نظریۀ داروین در کیهان شناسی است.

با اتکا به این سه نظریه امروز این فرضیه قایم شده است که کاینات ما، یگانه نیست و میتواند که چندین کاینات موجود باشد{ Multiversum به جای Universum}؛ که اینها میتوانند موازی با یگدیگر موجود باشند، و درین توازی، این فرضیه قایم می شود، که میتواند نقل کرۀ زمین، و نقلِ هر کدام ما، در یک کاینات دیگر موجود باشد.
از مهمترین ملاحظات علم امروزه، یکی هم اکتشافات نو در ماهیت سوراخ های سیاه در مرکز گالاکسی ها است، قبلاً فکر می شد که در سوراخ های سیاه قوانین فزیک طوریکه ما می شناسیم، از عمل باز می ماند، زمان و مکان در آنجا متوقف می شوند، همه چیز در سوراخ های سیاه نابود می شود.
امروز علم می گوید که در سوراخ های سیاه هیچ چیز نابود نمی شود، سوراخ های سیاه زهدان پیدایش گالاکسی های نو هستند، در سوراخ های سیاه همه چیز {واقعیت} به "مقیاس دو بُعدی" کاهش می یابد و در جدار و دیوار سوراخ های سیاه به شکل اعداد صفر و یک ثبت و حفظ می شود، و میتواند هر لحظه دوباره موجود شود، این همان نظریۀ « لوح محفوظ » است که دین اسلام 1500 سال پیش از آن خبر داده بود، و سوراخ سیاه، یک نمونۀ عظیم از همان هیولی است؛ و بیدل این سخنان حیرت انگیز را پنج قرن پیش نوشته است:

این هیولا نه عرض و نی طولست
چون طـبـیـعـت وجـود معـقـولـست
بـلـکـه عـیـنِ طبیعت است نه غـیـر
لـیـک در عـالـمِ مـراتـبِ سـیـر

[13]- ارسطو، خودش، نه به ازلیت اعتقاد داشت، نه به خلقت.
[14]- این اعتنای خاص بیدل به اعداد صفر و یک (1/0)، بسیار تکان دهنده است؛ امروز این اعـداد صفر و یک اساس انفارماتیک را می سازند.

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

و درین حکمت منظور می شود که جلوه و تجلی، همان « دست قدرت» است که مصروف صورت - پردازی است، این دست با " قلم صنع " و " خامۀ صنع " نقش می پردازد:

و بیدل گفت:

کـز مقـامـاتِ حکـمـتِ ازلـــی
وز اثـــرهـایِ حکـمِ لـــَم یَزلی
خامـۀ صنع گرده سازی داشت
با هـیـــولا خیال بـــازی داشت

•

گلـــی آمـد بـــرون به نـیـرنگی
کـه جهـانش، چـمـــن تماشا کرد
آن گـلِ زارِ عـنـدلـیـب آهـنگ
طـرفـــه منقارِ حیرتی وا کرد

ودرین حکمت منظور می شود که انسان از آنجا درین دایره یک نقطۀ چرخش است، که «فی احسنِ التقویم» است.
و بیدل می گوید:

چـون ز حـیـرتـگـۀ جهانِ قِـــدم
جـلـــوه ها خـتـم گشت بـــر آدم
ریخت وضعِ ظهورش ازتعظـیم
رنـــگِ تحقـیـقِ احسن تـقـویـم

و این بیدل است که از جانب خود درین دستگاه مفهومی دست می برد، و برای تَعَیُّن و صورت پردازی یک دریچه، یک پنجره می گذارد، این پنجره، همان مفهوم معروف بیدلی آیینه است:

وضـــع[15] آیـینـۀ هـیـــولایـــی
بر صُـــوَر ریخت جوش پیدایـی
بـا چنین جوهـــر، صفات، عیان
صورت، اعـتـدال ِ جمـله پنهان

•

در پرده بود صورتِ موهومِ هستیم
آیـیـنـۀ خـیـال تـو افشای رازَ کـــرد

•

حیرت حُسنی ست در طبع نگه پرورد ما
شش جهت آیینه بالـد گـــر فشانی گردِ ما

بیدل با مفهوم آیینه بیشتر کار میکند، نخست به معادل مفهوم «اشتدادِ وجود»، مفهوم «صورت در صورت» را به پیش می کشد: «غیر از تو محالست محال - معنی در معنی و صورت در صورت»

و تا صورت را در صورت دیده باشد، آیینه را در برابر آیینه قرار می دهد و به مفهوم خاص بیدلی «آیینه خانه» می رسد که همرکاب با دو مفهوم " جلوه " و " حیرت " در سرتاسر شعر بیدل جاری است:

---

[15]- این " وضع "، همان مفهوم ارسطویی " وصعیت " است.

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

ختم بخش سوم
ادامه دارد

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ